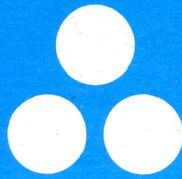




اِقْرَأْ...

قرائت درسی

برای صنف سوم



سال: ۱۳۶۵ هـ. ش

Ketabton.com

قرابت‌دری

برای صنف سوم

سال ۱۳۶۵ ه.ش

مؤلف :

خالد «کاپیساٹی»

اعضاء مشورتي :

باطن شاہ «صافی» و روژہ گل «وحدتی»

فہرست مطالب

مضمون	شمارہ صفحہ	مضمون	شمارہ صفحہ
مناجات	۱	مقام معلم	۵۵
مدینہ منورہ	۳	حضرت ابو بکر صدیقؓ	۵۷
برکت چینی	۶	لطیفہ	۶۱
خوب و زیباں تحریر	۲۱	دختر کوچی	۶۲
طرد استعمار	۲۳	خانہ ما	۷۴
جبار و نجار	۲۶	حضرت عمر فاروقؓ	۷۶
فضیلت انسان	۲۹	وطن	۷۹
لطیفہ	۳۱	لطیفہ	۸۱
افغانستان	۳۲	حضرت عثمانؓ	۸۲
ماہی گیری	۳۵	نتیجہ غفلت	۸۴
نظم	۴۲	حزب قطبی بوباہ	۸۷
مال حرام	۴۵	حضرت علیؓ	۸۹
لطیفہ	۴۹		
سید جمال الدین افغانی	۵۱		
شیر فروش	۵۴		

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مناجات

کریما به بخشای بر حال ما که هستیم سیر کمند هوا
نداریم غیر از تو فریادرس تویی عاصیان را خطا بخش و بس
نگهدار ما را ز راه خطا خطا در گذار و صوابم نما

لغات :

۱- مناجات - راز و نیاز با خداوند رحیم،

۲- کریم - صاحب کرم، سخی

۳- فریادرس - دادرس، مددگار

۴- عاصی - گنهگار

۵- صواب - راست و درست

نعت ۲

زبان تا بود در دمان جامی گیر
 شمای محمد بود دلپذیر
 حبیب خدا اشرف انبیاء
 که عرش مجیدش بود متکاء
 لغات :

- ۱- نعت - وصف سید المرسلین
 ۲- حبیب - دوست
 ۳- مجید - بزرگوار ، بلند پایه
 ۴- متکاء - تکیه گاه ، بالشت

عمل خالص

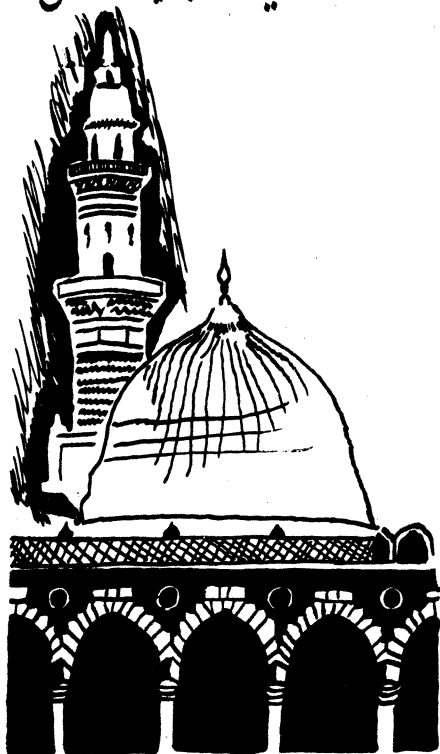
هر که باشد اهل ایمان ای عزیز
 از حسد اول تو دل را پاک دار
 پاک دار از کذب و از غیبت زبان
 پاک گر داری عمل را بی ریاء
 چون شکم را پاک داری از حرام
 تا که ایمانت نیفتد در زیان
 شمع ایمان ترا باشد ضیاء
 مرد ایمان دار باشی و السلام
 لغات :

- ۱- حسد - کینه
 ۲- کذب - دروغ
 ۳- ریاء - خود نمائی
 ۴- ضیاء - نور ، روشنائی

مدینه منوره

وقتی که کفار مکه و مکره بر مسلمانان ظلم نمودند و مانع پیشرفت دین اسلام شدند ، حضرت محمد ص با اصحاب مبارکشان به امر خداوند ج ، از مکه مکره به مدینه منوره هجرت کردند .

باشندگان مدینه منوره مردم بسیار خوب بودند ، همراه حضرت محمد ص و دیگر مهاجرین همیشه کمک می نمودند ، از مال و دارائی خود به ایشان بخشش می نمودند .



حضرت محمدؐ به آن نام انصار را گذاشت. پیش از هجرت پیامبر
 مدینه منوره بنام "میشرب" یاد میشد. حضرت محمدؐ اولین مسجد را درین شهر
 بدست مبارکشان تهداب گذاشت، همراه اصحاب خود یعنی مهاجرین
 و انصار مسجدی آباد نمود، که بنام مسجد "نبوی" یاد میگردد.
 روضه مبارک حضرت محمدؐ در مدینه منوره می باشد. و تمام مسلمانان
 جهان در آن جا به ادای ناز و زیارت روضه پیشوای اسلام حضرت محمدؐ
 و اصحاب کرامشان مشرف میشوند.

لغات :

- انصار - کمک کنندگان .
- مهاجر - هجرت کننده .
- مکره - باعزت
- اصحاب - کسانی که هم صحبتان پیامبر بوده و تا آخر عمر مسلمان باقی مانده باشند .
- روضه - باغ
- هجرت - کوچ کردن

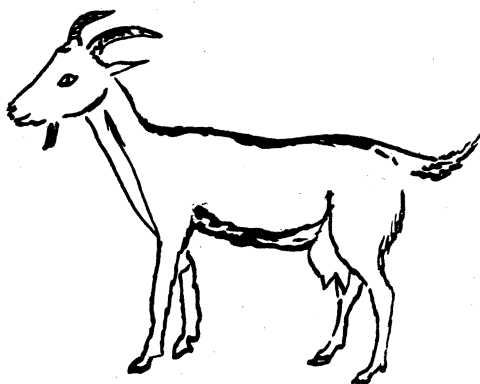
تمرین :

۱ - وقتی که کفار که مکره بر مسلمانان ظلم زیاد نمودند مسلمانان کجا هجرت کردند ؟

- ۲ - باشندگان مدینہ منورہ با مسلمانان چطور رفتار می کردند؟
 - ۳ - حضرت محمد (ص)، بالای باشندگان مدینہ منورہ چه نام گذاشتند؟
 - ۴ - یثرب نام قدیمی کدام جای میباشد؟
 - ۵ - اولین مسجد در شهر مدینہ منورہ بدست کی ساخته شد؟
 - ۶ - مسلمانان هر سال چرا بعد از حج یا پیش از آن به مدینہ منورہ میروند؟
- وظیفه : سوال ها و جواب های آن ها را در کتابچه یادداشت خود بنویسید .
- بجملات ذیل را تکمیل نمایند .
- ۱ - حضرت محمد (ص) به امر خداوند (ع) هجرت کردند .
 - ۲ - باشندگان مدینہ منورہ مردم بودند .
 - ۳ - مردم مدینہ منورہ با مهاجرین همیشه می نمودند .
 - ۴ - اولین مسجدی را که حضرت پیغمبر (ص) در مدینہ منورہ آباد کردند بنام یاد میشود .
 - ۵ - روضه مبارک حضرت محمد (ص) میباشد .

۴ بزک چینی

در یکی از روزهای زمستان که برف میبارید ، نازو به اسد و رازق
گفت ، امروز بیرون نمیرویم که تر میشویم . فردا که آفتاب شد یک
آدمک قشنگ برنی را میسازیم ، حالا بیا نید که برای تان قصه بزک چینی
را بگویم .



اسد گفت ، « بسیار خوب ، امروز بیرون نمیرویم ، و قصه بزک چینی
را میشویم . »
نازو به گفتن قصه شروع کرد .

« بود نبود یک بزک چینی بود ، این بزک چینی سه چوپه داشت .
نام چوپه هایش انگک ، بتنگک و کلوله سنگ بود هر صبح که بزک چینی برای
چریدن میرفت به چوپه هایش میگفت « چوپه های قشنگم ، من میروم ،

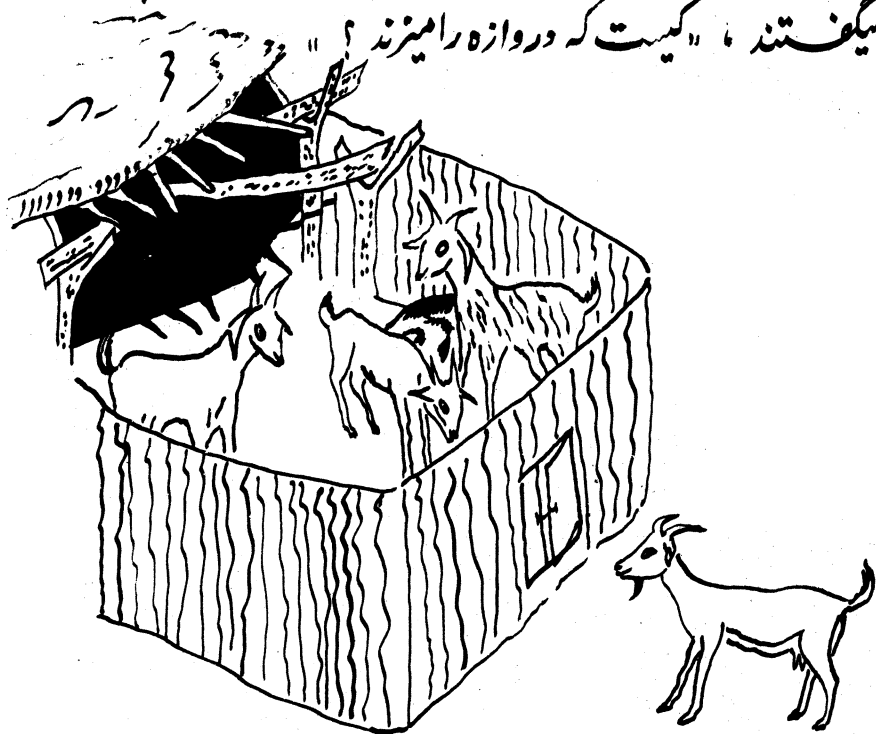
۷.

تا آمدن من دروازه را برای بچکس باز نکنید . "

چوپا می گفتند ، " بسیار خوب . "

هر شام وقتی که بزک چینی از چراگاه پس می آمد دروازه را می زد . چوپا

مایش می گفتند ، " کیست که دروازه را میزند ؟ "

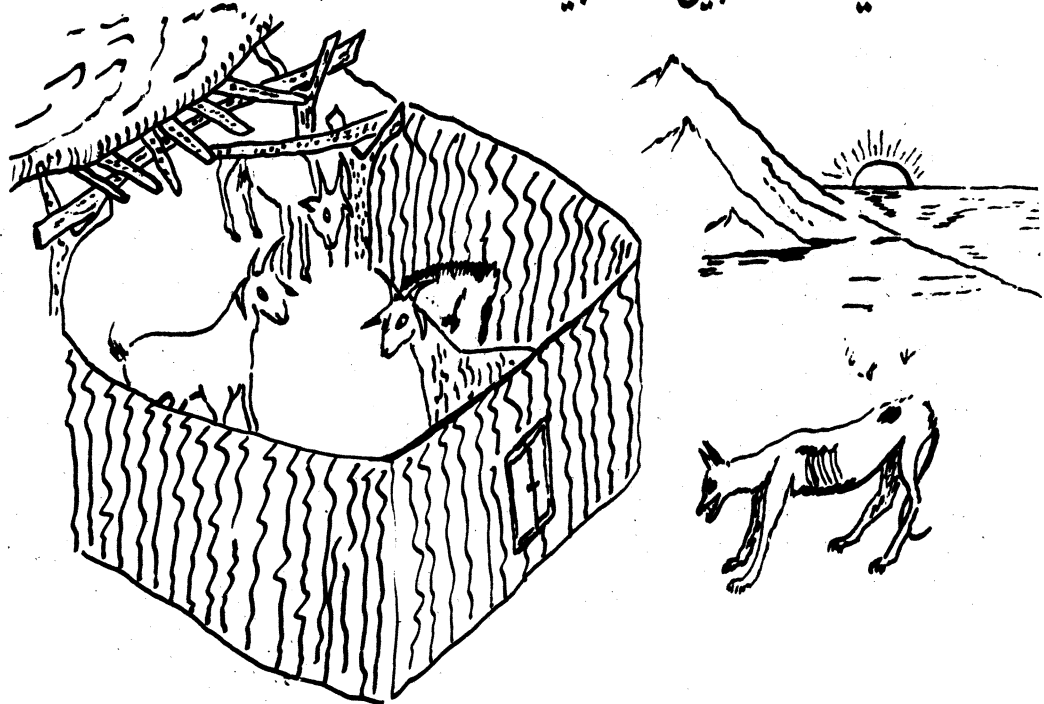


بزک چینی می گفت ، " چوپا می گفت من انگک ، بنگک
و کلوله سنگک ، دروازه را برای مادر تان باز کنید ، "

چوپا مایش پس از شنیدن صدای مادر با خوشی به طرف دروازه

میدویدند و آنرا باز مسکودند .

یک روز حج یک گروگ در نزدیکی خانه بزرگ چینی میگشت
وقتی که بزرگ چینی از خانه بیرون رفت ، گروگ آمد دروازه را زد .

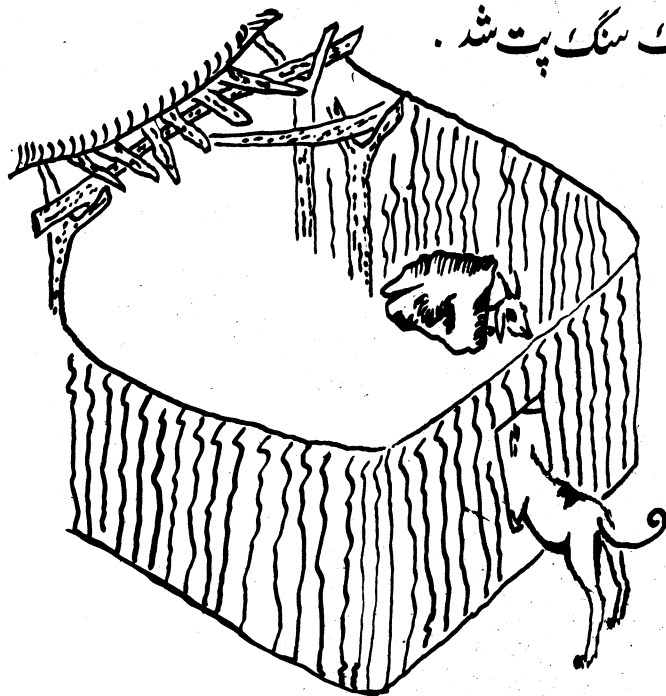


چوچه های بزرگ چینی گفتند « کیست که دروازه را میزند ؟ »
گروگ صدای خود را مثل صدای بزرگ چینی ساخت و گفت ، « چوچه های
قشنگ من انگک بنگک و کلوله سنگک ، دروازه را برای مادر
تان باز کنید . »

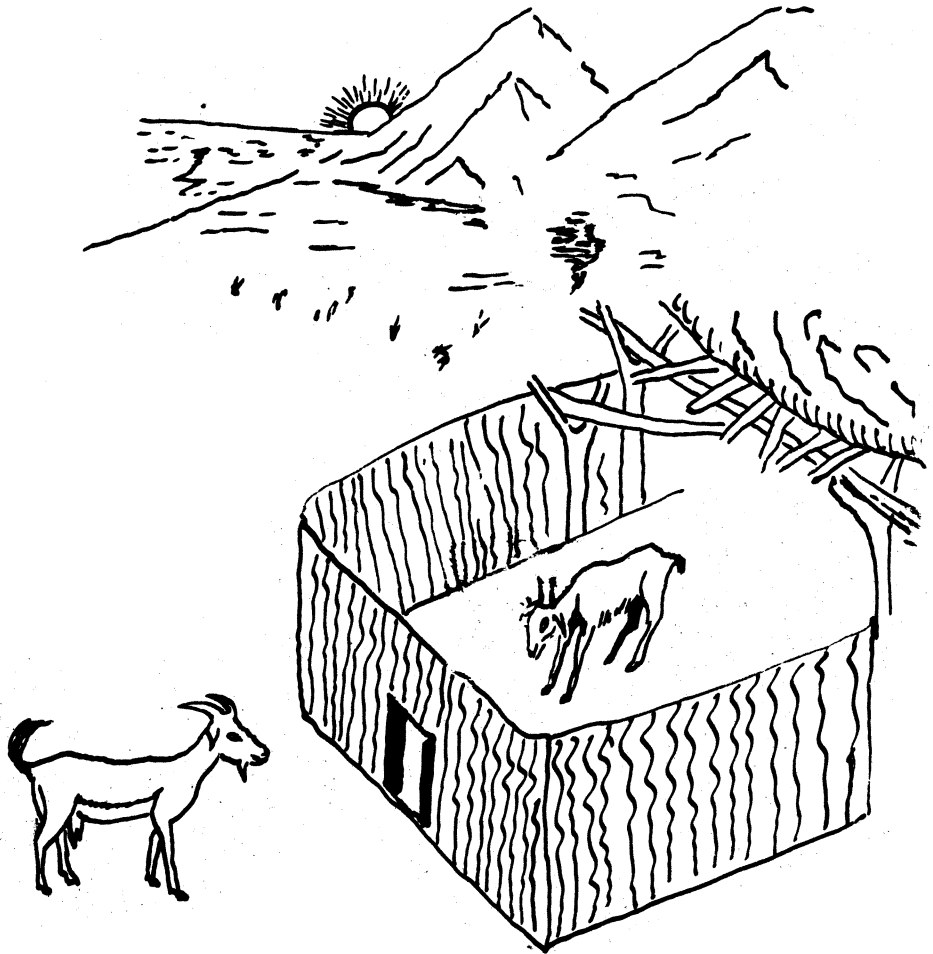
۹

چوچه های بزرگ چینی که آواز مادر خود را بی وقت شنیدند حیران ماندند.
گرگ باز هم صدا کرد . چوچه ها فکر کردند که مادرشان است دروازه را باز
کردند .

گرگ بداخل خانه خیز زد . انگک و بینک را قرت کرد . کلوله
سنگک در پشت یک سنگ پت شد .

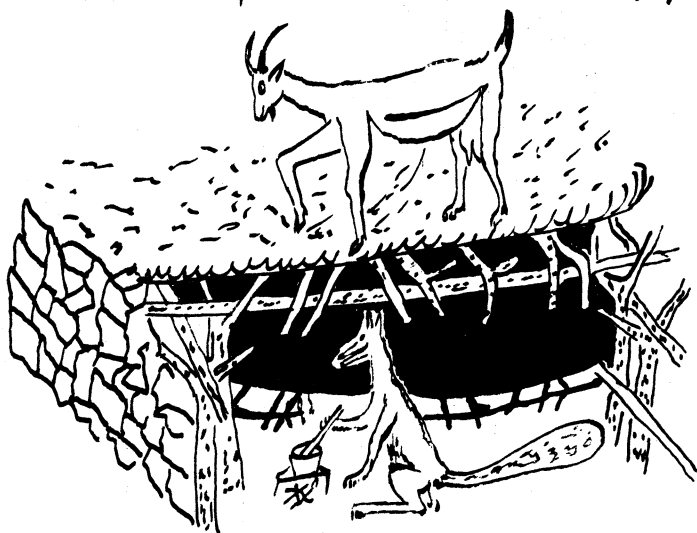


دیگر که بزک حسین از چراگاه آمد دروازه رازد مگر صدای پوچه مایش
را نشنید . باز دروازه رازد .



کلوله سنگک که بسیار ترسیده بود، و پت شده بود، نزدیک دروازه آمد
و پرسان کرد؛ کیستی که دروازه را میزنی؟
بزک چنین جواب داد، «چوچه های قشنگ من انگک و بنگک
کلوله سنگک دروازه را برای مادرشان بازکنید.»
کلوله سنگک با ترس و لرزه دروازه را باز کرد. و وقتی که بزک چنین بدانش
خانه آمد، انگک و بنگک را ندید. از کلوله سنگک پرسان کرد که -
انگک و بنگک کجا هستند؟

کلوله سنگک جواب داد که «بعد از رفتن تو چیزی آمد و آنها را قرت کرد.» بزک
چنین بسیار پریشان شد. زود از خانه برآمد، مگر حیران بود که چه کند و کجا برود چمدن.
دقیقه بعد با قهر و پریشانی به طرف خانه رو بارفت و مبرام خانه رو باه نیز زد.



رو با آذر درون خانه صد کرد .

کیست سر با مک لرزانک من ؟

خاک میریزاند در آتشک مهانک من .

آتش مهانک مرا شور کردی .

چشم مهانک مرا کور کردی .

بزرگ چینی جواب داد .

من استم بزرگ چینی .

دو شاخ دارم بالای بینی .

کی خورده انگک من ؟

کی خورده بنگک من ؟

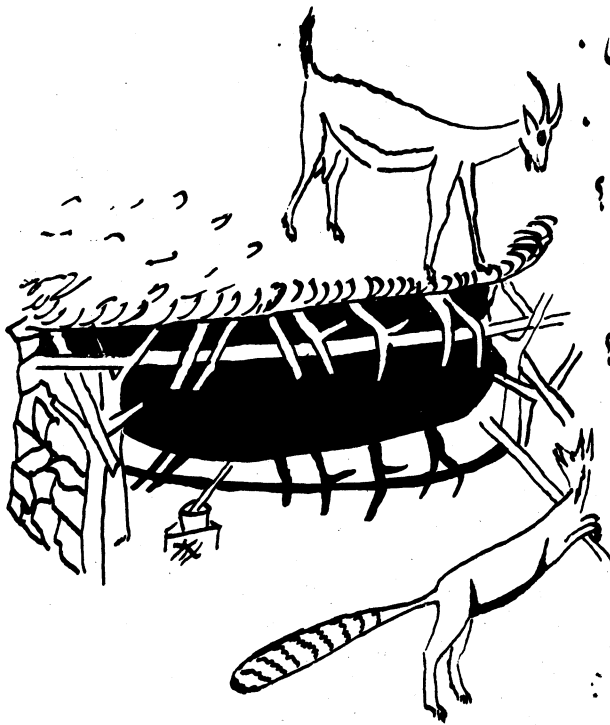
کی می آید به جنگک من ؟

رو باه جواب داد .

خوردم انگک تو .

خورده ام بنگک تو .

منیایم به جنگک تو .

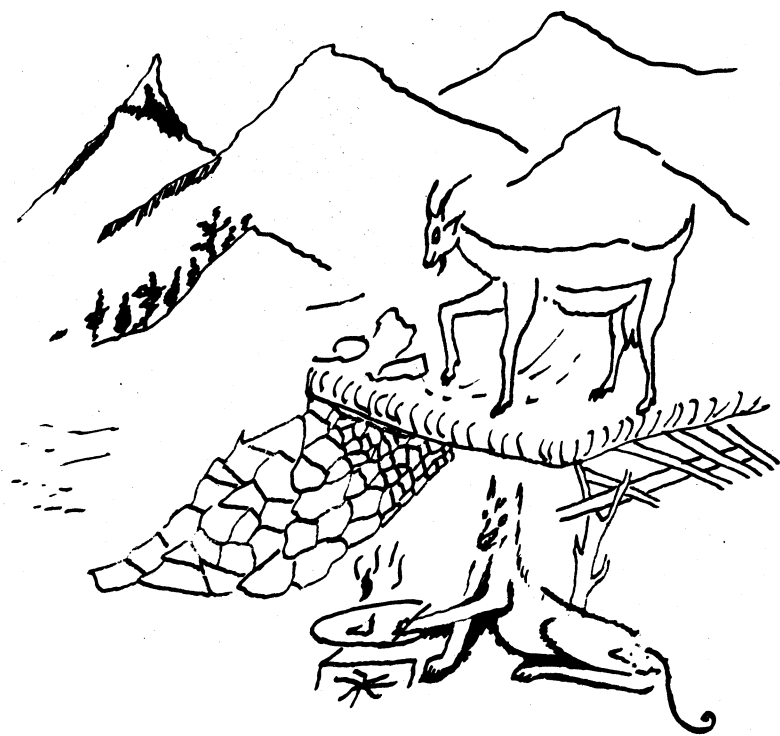


بعد از آن بزک چینی به خانه مای شیرو پلنگ رفت و پیرسان کرد . آنها هم جواب دادند که چوچه مایش را نخورده اند .



پس ازان بزک چینی به طرف خانه گرگ رفت و سر بامش نیز زد.
گرگ از داخل خانه صدا کرد .

کیست سر بامک لرزانک من ؟
خاک میریزاند در آشک مہانک من ؟
آشک مہانک مرا شور کردی ،
چشم مہانک مرا کور کردی .



بزک چینی جواب داد .

من استم بزک چینی .

دو شاخ دارم بالای بینی
کی خورده انگک من

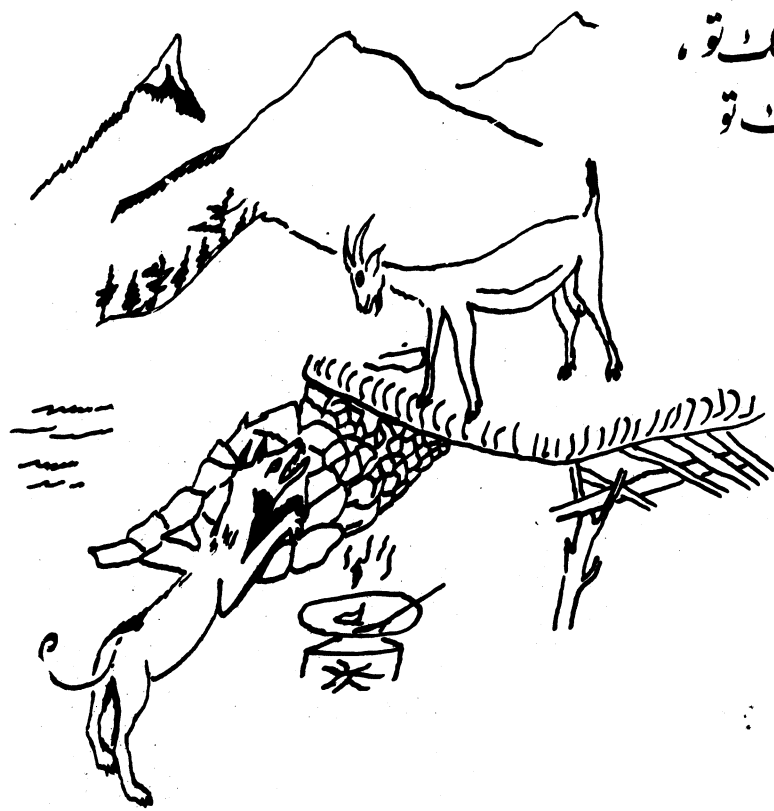
کی خورده بنگک من ، کی می آید به جنگک من

گرگ گفت :

من خورده ام انگک تو ،

من خورده ام بنگک تو ،

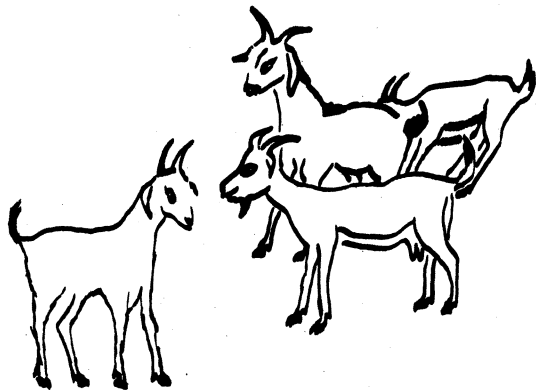
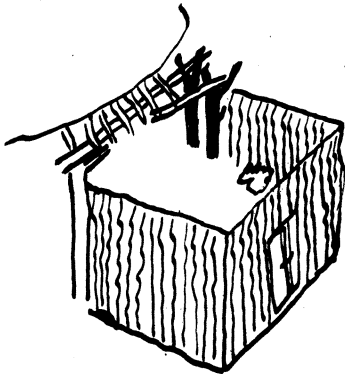
من میایم به جنگک تو



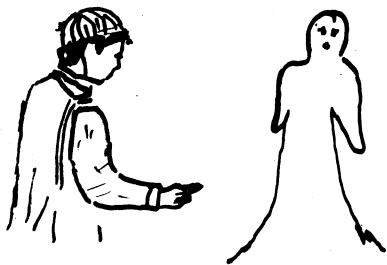
فردا صبح بزک چینی بایک کوزه شیر پیش آهنگر رفت و گفت ؛
" این شیر را بگیر و شاخ های مرا تیز کن ."
آهنگر شیر را گرفت و شاخهایش را تیز کرد .
پس آنتر گرگ یک کوزه را از خاک پُر کرد و برای آهنگر برد و گفت ؛
" این شیر را بگیر و دندانهایم را تیز کن ."
آهنگر دید که گرگ کوزه را از خاک پر کرده است و شیر در آن نیست
قهر شده همه دندانهای گرگ را کشید و در جای دندانهایش پنبه ماند .



روز دیگر بزک چینی و گرگ به میدان جنگ رفتند . گرگ صدا کرد . « اول تو شروع کن » . بزک چینی گفت « بی اول تو شروع کن » . گرگ پس رفت و پیش آمد و به طرف بزک چینی خیز زد ، بسیار کوشش کرد که او را بخورد ، مگر تکه مای پنبه از جای دندانهایش افتاد و چیزی از دستش نیامد . پس از آن بزک چینی به طرف گرگ دوید و باشاههای تیز خود به شکم گرگ زد . شکم گرگ پاره شد و گرگ به زمین افتاد . انگک و بنگک از شکم پاره شده گرگ بیرون آمدند . بزک چینی و چوپانیش با خوشی به طرف خانه رفتند .



اسد و رازق از شنیدن این قصه بسیار حوش شدند . فردا که آفتاب شد و هوا خوب بود هر سه شان یک آدمک قشنگ برفی ساختند و آن روز را به خوشی تیر کردند



سوال باوترین ما

- ۱- نازو به رازق و اسد چه گفت ؟
- ۲- اسد در جواب نازو چه گفت ؟
- ۳- بزک چینی چمد چه داشت نام های آنها چه بود ؟
- ۴- صبح وقت که بزک چینی به چرا میرفت به چه چیزهایش چه میگفت ؟
- ۵- پوچه مادر جواب بزک چینی چه میگفتند ؟

- ۶ - گرگ نزدیک خانه که میگفت ؟
 - ۷ - وقتی که بزک چینی از دروازه بیرون رفت گرگ چه کرد ؟
 - ۸ - وقتی که دیگر بزک چینی از چراگاه آمد دروازه را از در چراچوچه مایش جواب ندادند؟
 - ۹ - کلوله سنگلک چون مادر را دید چه گفت ؟
 - ۱۰ - بعد بزک چینی بجا روان شد و چه کرد ؟
 - ۱۱ - وقتی که بزک چینی از گرگ سوال کرد چوچه مایش را که خورده است گرگ در جواب چه گفت ؟
 - ۱۲ - فردا صبح بزک چینی با کوزه شیر بجا رفت ؟
 - ۱۳ - گرگ بیژن آهنگر چه برد و چه گفت ؟
 - ۱۴ - بزک چینی چگونه بر گرگ درنده کامیاب گردید ؟
- وظیفه شما گردان سوال ها و جواب های صحیح آن را در کتابچه خود یادداشت کنید .
- خانه های خالی را در جملات ذیل با کلمات مناسب پر کنید .
- بود نبود یک بود .
 - این بزک چینی سر داشت .
 - چوچه مایش پس از شنیدن با خوشی به طرف دروازه میدویدند .
 - چوچه های بزک چینی که صدای مادر خود را بشنیدند مانند .
 - کلوله سنگلک بسیار ترسیده بود و بود .

کوله سنگ جواب داد ، « بعد از رفتن تو و آنها را قرت کرد .

روباہ از درون خانہ کرد . کیست مریامک

من اسم بزرگ چینی . دو شاخ دارم

من خورده ام من خورده ام

آهنگر دید که گرگ کوزه را از پر کرده است و

در آن نیست . همه دندانهای گرگ را کشید و در پنبه ماند .

بسیار کوشش کرد که او را بخورد ، مگر از جای دندانهایش افتاد و

از دستش نیامد .

پس از آن بزرگ چینی به طرف گرگ و با شاخهای تیز خود به شکم

مشکم گرگ پاره شد و گرگ به افتاد . انگک و بنگک از

گرگ بیرون آمدند .

اسد و رازق از شنیدن این بسیار شدند .

معلم صاحب نتیجه درس را به شاگردان بگوید .

خوبی و زیبایی تخریر

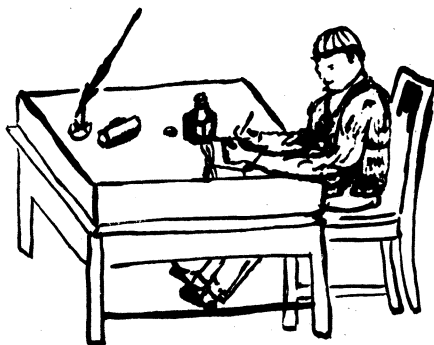
معلم صاحب کتابچه 'حسن خط حفیظ' را دید ، او را بسیار آفرین گفت و برایش نمره زیاد داد ، ورق های کتابچه پاره و چرک نبود ؛ نوشته 'حفیظ خوشما' بود ، خط خوردگی نداشت ، خلا مایش راست بود ، نقطه های حروف کم و زیاد نبود ، نقطه های بیجا هم نبود .

کلمات را جدا جدا نوشته بود ، حفیظ نوشته خود را درست مثل خط کتاب نوشته بود .

حفیظ بچه بسیار با سلیقه است ؛ در وقت نوشتن دوات را دست راست می ماند و جاذب را طرف چپ می ماند .

از دوات به قلم رنگ کم می گیرد چرا که از قلمش رنگ نریزد و کتابچه اش چسب نماند ، چسبلی بد است ، نظافت جزو ایمان میباشد ، پیا مبر ما آدم نطیف را دوست میداشت ، حفیظ در وقت نوشتن سر خود را بسیار پایین نمیگردد زیرا که ستون فقراتش کج نشود و دید چشمانش کم نشود .

او میداند اگر در وقت نوشتن سر خود را پایین بگیرد علاوه بر اینکه ستون فقراتش کج میشود و چشمانش کم بین میگردد و ششش مایش نیز خوب کار نمیدهد . صحت و اعضایش خراب و قدش کم میشود . مردم بی تربیه نیز بالایش تمخر میکنند .



لغات درس .

تحریر - نوشتن سلیقه - ذوق
ستون قرأت - تیرپشت ، استخوان پشت .
نظافت : پاکی ریشخند نمودن
سوال و تمرین ها .

- ۱ - معلم صاحب چرا حفیظ را آفرین گفت ؟
- ۲ - حفیظ چرا در وقت نوشتن سر خود را پایین نمی‌گیرد ؟
- ۳ - نظافت را کی دوست میداشت ؟
- ۴ - مردم بی تربیه بالا کی غنچه میکنند ؟

رواستعمار

گر سینه با شتم و بیمار باشم	اگر از لاغری چون تار باشم
اگر بی کفش و بی دستار باشم	اگر اندر بیابان ره کنم گم
اگر شب تا سحر بیدار باشم	اگر بازو و بازو بشکنم سنگ
جوالی وار در بازار باشم	اگر از بهر کسب لقمه نان
به کسب روزی گر خراکار باشم	نباشد گرم ابر منز و شوریت
اگر محروم وصل یار باشم	اگر از بیسوانی جان سپارم
اگر از گوشش هم افکار باشم	اگر چشم نبیند روشنائی

بسازم با مصیبت هانخواهم
 که زیر یوغ استعمار باشم

لغات و ترکیبات شکل درس

چون تار - مانند تار

راه - راه

بیابان - دشت بی آب و خشک

کفش - بوت و پیزار

- جوالی وار - مانند جوالی یا باربر .
 - بنز و شورلیت - هر دو موتر تیز رفت راست .
 - کب - پیدا کردن . بدست آوردن .
 - بینوائی - ناداری .
 - جان سپام - جان بد جسم . بمیرم .
 - مسرور - نا امیدانی بهره .
 - وصل یار - رسیدن به یار یا دوست .
 - افکار - زخمی
 - مصیبت ها - غم ها و مشکلات
 - استعمار - بهبانه آبادانی از نیروهای بشری و طبیعی یک کشور
به نفع خود استفاده کردن .
 - یوغ - چوبیکه در وقت قلبه کردن برگردن دوگا و میگذرانند .
- سوالها و تمرین ها :

- ۱ - رد استعمار یعنی چه ؟
- ۲ - چرا شاعر گرسنگی و بیماری را پسندیده ؟
- ۳ - داشتن بنز و شورلیت را چرا بد گفته است در حالیکه داشتن آن بدنیت ؟
- ۴ - برای چه شاعر دوری و محرومیت از وصل یار را پسندیده ؟

۵ - استعمار آباد کردن را میگویند ولی چرا مردمان از کلب استعمار بدی برند؟

و طیفه :

شعر فوق را شاکردان حفظ نمایند .

معلم صاحب راجع به استعمار برابر توانائی خود شاگردان معلومات بدهد .

جبار و نجار

وقتی از جبار پرسیدند احمق تراز خود دیده ای گفت: بلی . وقتی برای اتاق نشیمن خود خواستم دری بسازم ، نجاری را آوردم ، که اندازه در اتاق را بگیرد .

اتفاقاً آن مرد ، هر دو دست خود را کشتود و اندازه در اتاق را گرفت ، دروازه دکان شد ، که به آن اندازه در بسازد ، اما در بین راه . همه جا سر را بالا گرفته و دقت میکرد که کسی به وی نرسد ، مبادا اندازه بهم بخورد . در میان راه چاهی بود ، مرد نجار چون سرش بالا بود ، در چاه افتاد ، اهل بازار بر سرش اجتماع نمودند ؛ گفتند " دست رابده که تراز چاه بیرون آوریم . " نجار گفت : " ای یاران دستم را نگیرید که اندازه بهم میخورد ، موهای سرم را بگیرید . " پس من او را احمق تراز خود دیدم .



لغات درس

اتفاقاً - از روی اتفاق ، ناگهان

احمق - بی عقل

اجتماع نمودند - جمع شدند

سوالها و تمرین ها :

۱ - از جبار چه پرسیدند ؟

۲ - جبار چه گفت ؟

۳ - بخار چه چیز را با خود نیاورده بود ؟

۴ - بخار چرا در چاه افتاد ؟

۵ - مردم به بخار چه گفتند ؟

۶ - بخار در جواب مردم چه گفت ؟

جملات خالی ذیل را با کلمات مناسب پر کنید .

وقتی از جبار پرسیدند از خود دیده ای گفت .

مرد بخار در بین همه جاسرا بالا گرفت .

بخار چون سرش بالا بود در بین افتاد .

دست را بده که از چاه بیرون آریم .

بخار گفت ای دستم را بگیرید .

موهای سرم را من اورا الحق تراز یا فتم .

وظیفه :

لطیفه های نظیر لطیفه فوق را جمع کنید و به مصنفان خود بگوئید .

فضیلت انسان

انسانها از یک پدر و مادر پدید آمده اند ، که پدر انسانها حضرت
آدم علیه السلام و مادرشان حضرت بی بی حوا علیها السلام میباشد .
خداوند جل جلاله انسان را نسبت به همه مخلوقات که در آسمانها و
زمین میباشد ، و یاقینز مایکه از دیدن آنها عاجز است ، تیمم بهتر و زیبا تر و داناتر
آفریده است ؛ آفتاب ، مهتاب ، زمین و آسمان و همه چیز را در
خدمت انسان گذاشته است .

علاوه بر اینکه اعضای قوی به ماد او است ، قوه بزرگ دیگری
را که عبارت از عقل است برای انسانها داده است تا بواسطه
آن خداوند جل جلاله را بشناسد ، حق را از باطل فرق نمایند ، زندگی آبرومندی
در دنیا و آخرت داشته باشند .

پس انسانیکه از نعمت بزرگ عقل کار گرفته اطاعت خداوند
و پیغمبر را میکند ، البته وظیفه انسانی خود را بجا آورده است و انسانیکه
با وجود عقل و دانش خدای واحد را قبول نمیکند و از پیشوای بزرگ
خود که حضرت محمد ص است پیروی نمیکند ، از جمله کفران و کافران
حساب می شود .

لغات درس :

- فضیلت - بهتری .
- جَلُّ جَلَالاً - بزرگ است عظمت خداوند .
- مخلوقات - جمع مخلوق ، پدید آمده شده ما .
- واحد - یکتا ، یگانه .

سوال و تمرین ما :

- ۱ - انسانها از کجا پیداشده ؟
 - ۲ - اولین پدر و مادر انسانها چه نام داشتند ؟
 - ۳ - انسانها و دیگر مخلوقات از هم چه فرق دارند ؟
 - ۴ - وظیفه اولی انسان چیست ؟
- سوال ما و جواب های آنرا در کتابچه خود بنویسید .
- جملات خانه خالی ذیل را با کلمات مناسب پر کنید .
- انسانها از یک پدر و مادر پیداشده اند که پدر انسانها و مادرشان میباشد .
- انسان از همه مخلوقات و دانایتر آفریده شده است .
- انسان بواسطه عقل خدا را چه عقل از نعمت های بزرگ است که به انسان داده ^{است} .
- کسی که با وجود عقل و دانش و احد را قبول نمیکند و از پیشوای بزرگ خود ..
- پیروی نمیکند از جمله گمراهان و کافران حساب می شود .

در فضیلت علم

نه از حشمت و جاه و مال و منال
که بی علم نتوان خدا را شناخت
که گرمست پیوسته بازار علم
طلب کردن علم کرد اختیار
و اگر واجب است از پیش قطع ارض
که علمت رساند بدار القرار
که بی علم بودن بود غافل
که کار تو از علم گمیرد نظام

بنی آدم از علم یابد کمال
چو شمع از پیلی علم باید که اخت
خردمند باشد طلبکار علم
کسی را که شد در ازل بخت یار
طلب کردن علم شد بر تو قرض
برو دامن علم گیر استوار
میاموز جز علم گر عاقلی
ترا علم در دین و دنیا تمام

لغات :

۴ - گداختن - ذوب شدن

۵ - ارض - زمین

۶ - دار القرار - جهان جاوید ،

آخرت ، بهشت

۱ - حشمت - بزرگی

۲ - جاه - مقام ، منزلت

۳ - منال - جائی که اذآن سود و

حاصل بدست آید .

افغانستان

افغانستان وطن عزیز ماست ، مادرمین جاز مادر زاوه شده ایم
 وجود ما از آب و خاک وطن ساخته شده است . زندگی ما مریهون همین
 خاک پاک است از هوای وطن تنفس میکنیم ، خوراک ما از حاصل
 وطن ماست . پوشاک مادر وطن ساخته میشود .

پدران ما از همین خاک اند . نیاکان ما در همین خاک دفن شده اند .
 نیاکان و پدران وطن ما را نگاه کرده اند . آنها بندها ساخته اند ، جویها
 کشیده اند ، کاریزها کنده اند ، مساجد ساخته اند ، باغها تیار کرده اند ، جنگلها
 شانده اند ، راهها کشیده اند ، شهرها آباد کرده اند ، پلها ساخته اند .



اجداد ما دهبقانی را ترقی دادند ، صنعت و کارهای دستی یاد داشتند
تجارت میکردند ، و در نگاهداری وطن جان خود را فدا می کردند . وطن
را که خانه مشترک همه ماست برای ما میراث مانند ما که اولاد شیر
مردانیم ، باید مانند پدر کلانها شیور خود وطن را از دست تجا و زگران خلاص کنیم .
در نگاهداری وطن از شر کفار از سر و مال خود بگذریم .

لغات و ترکیبات درس :

- زاده شده ایم - پیداشده ایم ، تولد شده ایم .
- مرهون - گروهیده
- تنفس - نفس کشیدن .
- تیاکان - بابها
- فدا کردند - قربان کردند
- شیر مردان - مردانیکو مانند شیر غیرت دارند .
- اجداد - نیاکان .
- غیرت مند - غیرت مند

سوالها و تمرین ها :

- ۱ - ما از کجا هستیم ؟
- ۲ - پدران ما کجا زندگی میکردند ؟
- ۳ - نیاکان مادر کدام جای دفن شده اند ؟
- ۴ - خانه مشترک ما افغانها کجاست ؟

سوالها و جواب های مناسب و صحیح آنها را در کتابچه خود بنویسید .
 جملات خالص ذیل را با کلمات شایسته پر کنید .

- وجود ما از آب و خاک ساخته شده . خوراک ما از حاصل
 وطن پدران ما را نگاه کرده اند .
 در خلاصی وطن از دیوسیرتان از سر و مال خود دریغ نمیکشیم .
 اجداد ما دینقانی را دادند .
 پدران ما وطن را که خانه همه ماست برای ما مانند
 وظیفه ۱ -

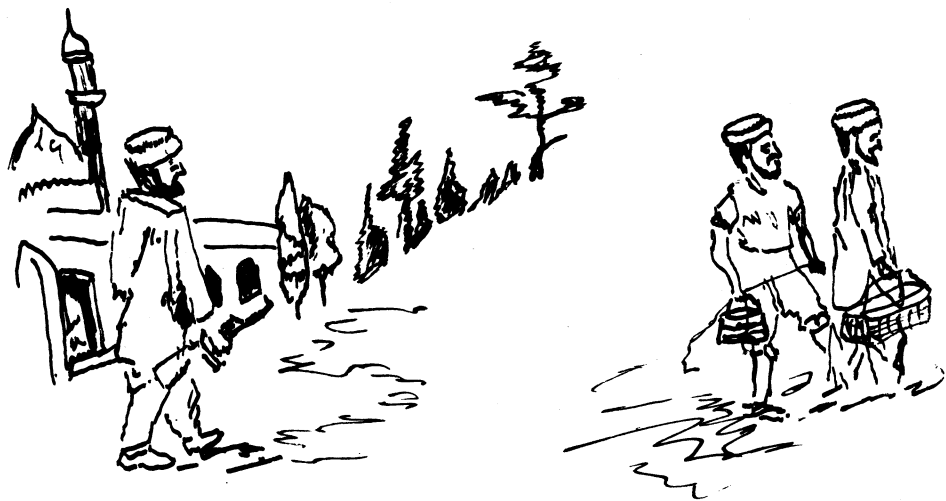
لغات و ترکیبات درس فوق را در جملات مناسب استعمال کنید .

۳۵ ماهی گیری

اکرم و انور دو جوان مجاهد بودند ، آنها با مجاهدین دیگر در حملند
زندگی می کردند . ، منطقه اشان از تصرف حکومت طرد آزاد بود .
روس ها و پرچی ها نمی توانستند آنها بیایند ، اکرم و انور با دیگر مجاهدین
در بعضی روزها به سربند دریای هلند می رفتند ؛ از سربند ماهی میگرفتند ؛
ماهی را به ده خود می آوردند . هم خود آنها ماهی را می بخشتند و می خوردند
و هم به خانه های دور و پیش تقسیم میکردند .

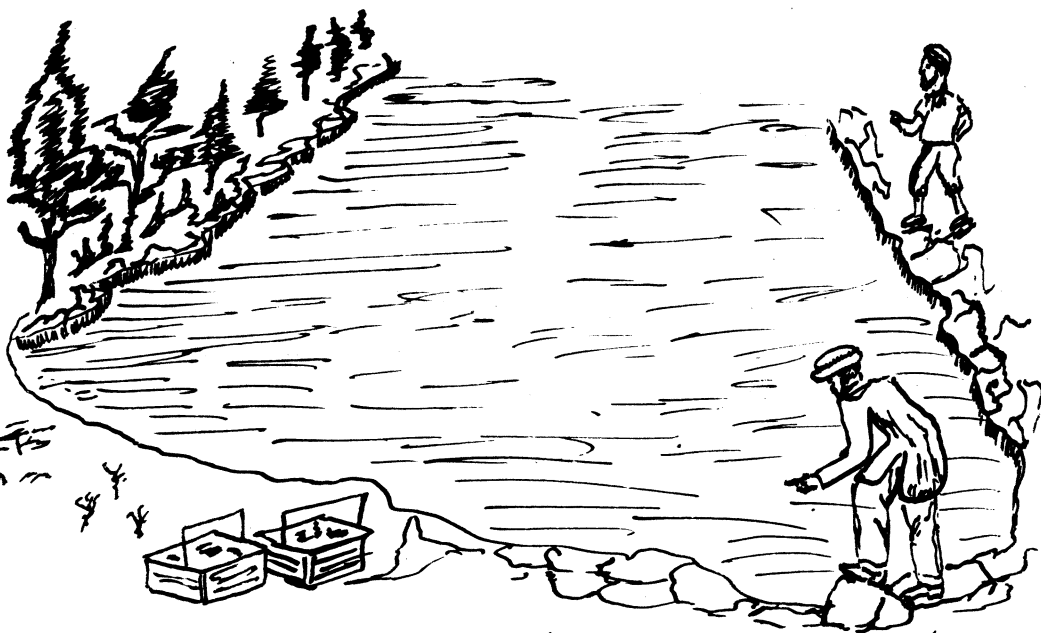


یک روز اکرم و انور به مجاهدین گفتند ، « به اجازه برادران به سر بند
برای گرفتن ماهی میرویم » مجاهدین گفتند ، « خوب است شما برای گرفتن
ماهی بروید . ما در این جامیباشیم ، نشود که دشمن بیاید و مردم ده را -
آزار بدهد . »



اکرم و انور به همدیگر گفتند ، « چه قسم اسباب ماهی گیری را ببریم چنگک
، جال یا مرگ ماهی ؟ ! »
انور گفت : « برای این که ماهی زیاد تر بگیریم باید همراهی خود
جال و دو کجاوه ببریم . »

آنها - جال و دو کجاوه را گرفتند و به طرف سر بند روان شدند .
وقتی به سر بند رسیدند به پیداکردن جای مناسب برای گرفتن ماهی شروع
کردند .



انور گفت ، « این حصه ، دریا برای گرفتن ماهی چطور است اکرم جان ؟ »
اکرم که چند قدم دیگر پایا نتر رفته بود گفت : « به خیال من این جای -
مناسبتر است . »
انور نزدیک اکرم رفت و گفت از چه می فهمی که این جای مناسبتر
است .

اکرم گفت: از خاطر اینکه از رفتن و آمد مردم کناره است، سنگ های
کلان دارد ماهی ها در زیر سنگ های کلان می باشد و تخم می مانند. «
اکرم چند دفعه جال را در آب انداخت. ماهی را که می گرفت در یک
پتتری می انداخت.
دفعه آخر اکرم جال را انداخت بعد از چند دقیقه جال را بالا کرد. در جال
ماهی زیاد آمده بود.



انور گفت : « راستی بسیار ماهی گرفته ای . »
مردوی آنها ماهی ها را از چتری گرفتند و در کجاوه ها انداختند .
کجاوه ها پر شد .



انور و اکرم هر کدام یک کجاوه را پشت کردند . کجاوه های ماهی را به ده آوردند .
یک اندازه ماهی را در بین مجاهدین تقسیم کردند . چون ماهی زیاد بود ،
اکرم به انور گفت ، « بخاطر کیه ماهی زیاد است ، بیایک اندازه ان
را در خانه های نزدیک تقسیم کنیم . »
انور گفت : « کار خوبی است . »

یک اندازه ماهی را در خانه با تقسیم کردند .
مردم ده ازین کار خوب مجاہدین خوش شدند . در حق آنها دعای خیر
کردند .



سوالات و تمرین ها :

- ۱ - اکرم و انور چه کاره بودند ؟
- ۲ - اکرم و انور کجا زندگی میکردند ؟
- ۳ - مجاہدین این منطقه در روزهای فراغت کجا می رفتند و چه میکردند ؟
- ۴ - مجاہدین ماهی را به کجا تقسیم میکردند ؟
- ۵ - اکرم و انور چه قسم اسباب را گرفتند ؟

- ۶ - کجا روان شدند ؟
 - ۷ - وقتی به سر بند رسیدند چه کردند ؟
 - ۸ - انور به اکرم چه گفت ؟
 - ۹ - انور نزدیک اکرم رفت و چه گفت ؟
 - ۱۰ - انور و اکرم کجا و کجا را پشت کرده کجا رفتند ؟
 - ۱۱ - انور و اکرم مای را راجه کردند ؟
- سوال های فوق را با جواب مای آنها در کتابچه خود بنویسید .

وظیفه :

جای های خالی جملات ذیل را با کلمات مناسب پر کنید .

روس غنیمتوانستند در آن جا

هم خود آنها از مای و هم به خانه مای دور و پیش تقسیم میکردند .

مرد این جامی باشیم دشمن بیاید و مردم ده را آزار بدد .

آنها دو کجاوه و جال را گرفتند و به سر بند روان شدند .

اکرم گفت « از رفت و آمد مردم است . هر دوی آنها

. گرفتند و در انداختند . مردم ده ازین کار خوب

جای بدین شدند و در حق آنها کردند . معلم صاحب نتیجه درس

را به شاگردان بگوید . معلم صاحب بر شاگردان دستور بدد که در استانه های مجاهدین بر کف افغانستان را برای بعضی
خود بگویند .

نظم

چار چپیر است آنکه بعد از رفتش
از محالات است باز آوردنش

چون حدیثی رفت ناگه بر زبان

یا که تیری جست بیرون از کان

باز چون آرد حدیث گفت را

کس نگراند قضای رفت را

باز کی گردد چو تیر انداختی

تا بچنین عمرت که ضایع ساختی

هر که بی اندیشه گفتارش بود

پس ندامت های بسیارش بود

تا نگفتی می توانی گفتنش

چون بگفتی کی توان نهفتنش

لغات و ترکیبات

- محلات - جمع محال ، ناشدنی ، ناشو ، ناممکن .
 - حدیث گفته - سخن گفته شده ، گپ گفته شده .
 - ناگ - ناکهان ، فوری .
 - قضای رفته - حکم نوشته شده ، تقدیر ، حکم خداوند .
 - بازگی گردد - دوباره نمی آید ، پس نمی آید ، بر نمی گردد .
 - اندیشه - فکر .
 - ضالع ساختی - نابود کردی ، گم کردی .
 - ندامت - پشیمانی ، تا .
 - کی توان بهعتش - کی آن را پست کرده می توانی .
- سوال ۴ و تمرین ۴ :

- ۱ - کدام چیزها اند چون برود پس آوردن آنها امکان ندارد ؟
- ۲ - بی اندیشه سخن گفتن چه نتیجه دارد ؟
- ۳ - خاموشی چه وقت خوب است چه وقت بد ؟
- ۴ - عمر انسان چه وقت ضالع میشود ؟
- ۵ - سخن بابتیهر در شعر فوق چه نسبت دارد ؟
- ۶ - قضای رفته چیست ؟

وظیفه :

شاگردان شعر فوق را به دقت بخوانند سوال ها و جواب های صحیح آن را در کتابچه خویش یادداشت نمایند .

وظیفه :

معلم صاحب نتیجه درس را به شاگردان به زبان ساده بیان کند .

مال حرام

روزی پیامبرگرامی ما، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
 بعضی از مردم در دنیا کارهای بسیار خوبی انجام میدهند مثلاً نماز می خوانند،
 روزه میگیرند، شب عبادت می کنند. اما همین مردم وقتی برای
 حساب در روز قیامت حاضر میشوند، کارهایشان اصلاً قبول نمیشود.
 و همه عبادت های آنان باطل میشود و از طرف خداوند اح، فرمان میرسد که
 باید به جهنم بروند !!

اصحاب ازین سخن تعجب کردند .

سلمان فارس رضی پرسید : یا رسول الله ص ! اینها با اینکه نماز خوانده اند
 روزه گرفته اند بر حج رفته اند ، به بیوایان کمک کرده اند ، باز هم
 به جهنم می روند ؟ !

حضرت محمد اص ، فرمود : « آری با همه این عبادت ها این مردم
 به جهنم می روند . »

سلمان فارس رضی دوباره با تعجب پرسید : « مگر چه کار بد انجام
 داده اند که همه کارهای خوبشان باطل میشوند ؟ »

حضرت محمد اص ، فرمود : چون این مردم مال حرام می خورند ؛ مال
 مردم را بدون اجازه برمی داشتند ؛ از خوردن مال مردم پرسیز

نداشتند ، روزی خود را از راهبای حرام به دست می آوردند .
 به همین جهت خداوند ، عبادت‌هایشان را قبول نمی کند ، و باید
 به جهنم بروند .
 هر کس که مال حرام بخورد ، خداوند ، کارهای خوب و عبادت‌هایش
 را هم قبول نمی کند .

لغات و ترکیبات درس :

- عبادت - بندگی کردن .
- روز قیامت - روزیکه تمام مرده ها زنده می شوند و خداوند از اعمال آنها حساب میگیرد .
- باطل - نابود .
- رسول الله - پیغمبر خداوند ، .
- بیسوایان - ناداران ، فقیران .
- جهنم - دوزخ .
- مال حرام - مالیکه خوردنش ناروا باشد .
- فرمان - امر .
- صلی الله علیه و آله وسلم - درود و سلام خداوند ، بروی و خاندان او باد .

سوال و تفرین ما :

- ۱ - حضرت محمد ص، چه فرمود ؟
 - ۲ - اصحاب از چه تعجب کردند ؟
 - ۳ - سلمان ارغ، از پیغمبر ص، چه سوال کرد ؟
 - ۴ - پیغمبر ص، به سلمان «من» چه جواب داد ؟
 - ۵ - کسی که دزدی کند خداوند عمل خوبش را قبول میکند ؟
 - ۶ - کسی که مال مردم را به زور بگیرد عبادت اش بنزد خداوند چطور است ؟
 - ۷ - چه کاری عبادت‌های انسان را باطل میکند ؟
 - ۸ - اگر کتابچه یا قلم هم‌صفتان خود را پیدا کردید چه میکنید ؟
- سوالها و جوابهای صحیح آنها را در کتابچه بنویسید .

وظیفه ۱

لغات و ترکیبات بالا را در جملات مناسب استعمال کنید .

وظیفه ۲ :

این درس را در کتابچه خود بنویسید .

۴۸

در جملات ذیل خانه خالی را با کلمات و ترکیبات مناسب پر کنید .
بعضی از مردم در دنیا کارهای خوبی انجام مثلا نماز .

لطیفه

وقتی ملا نصرالدین از همسایه دیگری طلبید ، تا در آن چینی
بپزد . چون پخت و پز ملا خلاص شد ، دیگری در آن نهاد و برای
صاحبش روان کرد ، همسایه گفت : « این دیگری از ما نیست »
ملا گفت : « این دیگری را دیشب دیگر شما در منزل ما زاسید . »
همسایه خوشوقت شد ، دفعه دوم ملا دیگر را امانت خواست ،
این مرتبه دیگر را پس نداد . پس از چند روز همسایه دیگر را طلب کرد
ملا گفت : « عمر شما باقی باشد دیگر در منزل ما مرد . »
همسایه گفت : « دیگر چگونه می میرد ؟ ! »
ملا گفت : « همانطوریکه بچه زاسید . »

لغات درس :

نهاد - ماند

منزل - جای سکونت - خانه

مرتبه - دفعه

۵.

سوال ما و تمرین ما :

- ۱- ملا نصرالدین از همسایه چه خواست ؟
 - ۲- چون پخت و پز ملا خلاص شد چه کرد ؟
 - ۳- همسایه چه گفت ؟
 - ۴- ملا در جواب همسایه چه گفت ؟
 - ۵- بار دیگر چون ملا دیگر را خواست و به همسایه نداد چه گفت ؟
 - ۶- همسایه در جواب ملا چه گفت ؟
- جوابهای صحیح سوالات را با سوال مادر کتابچه خود بنویسید .
معلم صاحب نیجه درس را به شما گردان بگوید .

سید جمال الدین "افغانی"

یکی از علمای بزرگ و بسیار مشهور افغانستان سید جمال الدین
پسر سید صفدر "رح" میباشد .

این مرد بزرگ در سال ۱۳۵۴ هـ ش در قریه اسد آباد کنر
تولد شده است . سید جمال الدین "افغانی" تعلیمات ابتدائی خود را
در کابل تکمیل کرد .

سید هفده ساله بود که به هند سفر کرد ، و این سفر بخاطر یاد گرفتن
علم ریاضی بود ، و بعد از آن قصد ادای حج به بیت الله شریف رفت .

پس از آن سید جمال الدین "افغانی" به ممالک مصر ، ایران ، ترکیه
روسیه ، فرانسه ، انگلستان و جرمنی مسافرت کرده است .

یگانه مقصد و نظر سید از این سفر این بود که مردم جهان را با دین
مقدس اسلام آشنا سازد ، و در بین مسلمانان اتحاد بوجود بیاورد .

همه وقت خویش را در نوشتن کتابها و مقالات سودمندی
میگذراند . کنفرانس ها میدهد بدین وسیله در بیداری مسلمانان جهان کوشش
زیاد کرد .

سید جمال الدین افغانی کوشید تا ظلم و بی عدالتی ، نفاق

و دشمنی از بین مردم دور شود . مسلمانان هر جاییکه باشند با هم اتفاق
و اتحاد کامل داشته باشند .

بالاخره در سنه ۱۳۱۴ هجری قمری در استانبول وفات یافت ،
و بعد از آن جسدش به کابل انتقال گردید و در ساحه پومستون کابل بجا کرد
سپرده شد .

لغات و ترکیبات درس :

- پسر - بچه
- تعلیمات - آموزش ها
- تکمیل - پوره کردن
- قصد - نیت ، مقصد
- ادایج - بجا آوردن حج
- مسکین - مسلمان ها
- سودمند - با فایده
- به دین - به آیین
- اتحاد - اتفاق
- انتقال - نقل دادن
- ساحه - محوطه
- لبا عدالتی - نابرابری

سوالات و تمرینات :

۱ - سید جمال الدین افغانی از کدام ولایت افغانستان میباشد ؟

۲ - سید چرا به هند سفر کرد ؟

۳ - سید جمال الدین افغانی تعلیمات ابتدائی را در کجا به انجام رسانید ؟

۴ - سید به کدام ممالک سفر کرد و مقصدش از این سفرها چه بود ؟

۵ - سید جمال الدین در کدام سن و در کجا وفات شد ؟

۶ - اکنون جسم سید در کجاست ؟

سوالها و جواب های صحیح آن ها را در کتابچه های خود بنویسید .

جملات ذیل با کلمات مناسبیک در درس خوانده اید پر کنید .

سید جمال الدین از و بسیار مشهور افغانستان بود .

این مرد بزرگ در سال در قریه کنز تولد شده است

او بود که به هند سفر کرد و این سفر بنا طریا دگر فتن علم

..... بود .

سید جمال الدین همه وقت خویش را در کتابها و مقالات

..... میگذراند .

۵۴ شیرفروش

شیرفروشی بود که با شیرآبی آیمنت ، و بر مردم میفروخت .
یکفتر که از فریبکاری او به تنگ شده بود ، روزی دو ظرف آورد .
شیرفروش گفت : هر روز یک ظرف شیر میبردی ، مگر امروز
دو ظرف شیر میبری ؟
شخص مذکور گفت : دو ظرف آورده ام برای اینکه شیر و آب را
جدا جدا بدهی .
شیرفروش شرمزده شد و بسیار نحالت کشید .

سوال ۱ :-

- ۱- فروتن شیر و آب مخلوط شده کار خوب است یا بد ؟
 - ۲- چرا خریدار دو ظرف برد و پیش از آن چیزی نگفت ؟
 - ۳- مردم فریبی چه عاقبت دارد ؟
- حکایت شیرفروش را معلم صاحب با شرایط امروزی تطبیق بدهد .

مقام معلم

معلم گر نبودی اینقدر علم از کجا میشد
بالفاظ و به معنی طالبان چون آشنا میشد

اگر استاد و در تعلیم شاگردان نمی کوشید
چگونه از غبار جهل این دلها صفا میشد

خواص جمله اشیا در جهان می ماند پوشیده
چه چاره بود اگر شخصی بدردی مبتلا میشد

ز فیض علم باشد انتظام هر چه را بسنی
بدون علم کار خلاق کی با مدعا میشد

معلم گر چراغ علم و عرفان را نمی افروخت
چسان مخلوق عالم واقف از ذات خدا میشد

چرا ای ارجمند من نکوشیدی بدرس خود
کنون پر مشکل مغلق به افکار تو و ایشد

تو از شان معلم بی خبرماندی هزار افسوس
برای دیده ات خاک قدمش توتیا میشد

اگر علم و کمال عشق کی میداشتی از خود
بهر جانناخن سعی تو هم عقده کش میشد

لغات درس :

- | | |
|------------------------|-------------------|
| صفا - پاک | مبتلا - گرفتار |
| خواص - عادت، جمع خاصیت | فیض - برکت |
| انتظام - برابری | واقف - باخبر |
| معا - مقصد | مغلق - پیمچیده |
| عرفان - علم | افکار - جمع فکر |
| مخلوق - جمع خلق | توتیا - سرد |
| عشقری - تخلص شاعری است | شان - عزت و دبدبه |
| اذافغانستان | عقدہ - گره |
| | جہل - نادانی |

سوالات :

- ۱- معلم چه وظیفه دارد ؟
 - ۲- اگر جاہل می مانندم چه بر سرمان می آمد ؟
 - ۳- شأن معلم چیست ؟
 - ۴- ناخن سعی یعنی چه ؟
- معلم صاحب نیتیم جرس را به شاگردان بگوید .

۵۷ حضرت ابوبکر صدیق ر

حضرت ابوبکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ از جمله پیاران و دوستان
شجاع حضرت محمد رس، بود .
نخستین مردی بود که پیغامبری حضرت محمد رس، را تصدیق نمود .
و به نبوت جناب شان ایمان آورد . حضرت ابوبکر صدیق رض، در
راه اسلام همه مال و دارائی خود را صرف کرد با همیشه مطابق فرمان
خداوندنا، و دستور رسول اللہ رس، رفتار می نمود .
حضرت ابوبکر صدیق ر با همه مسلمانان رفتار نیک و خلق خوش داشت
حضرت ابوبکر صدیق ر در وقت هجرت پیغامبر رس، از مکه معظمه به
مدینه منوره با ایشان همسرا بود .
پس حضرت ابوبکر صدیق ر در سراسر زندگی خویش گفتار و کردار،
حضرت پیغامبر رس، را قبول میکرد و از آن پیروی می نمود ، از آن -
جهت حضرت رسول رس، ایشانرا به لقب صدیق یاد کردند که اکنون
هم به آن لقب یاد میشوند .
بعد از رحلت حضرت محمد رس، مسلمانان حضرت ابوبکر صدیق رض،
را بیعت خلیفه و جانشین حضرت پیغمبر انتخاب نمودند .

در زمان خلافت حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنہ دین مقدس اسلام به بسیاری
 جاہلی دور جهان رسیده بود . تمام کسانیکه بین مسلمانان فتنه و فساد
 ایجاد میکردند ، ما توسط مجاہدین اسلام از بین رفتند ؛ در همین زمان
 مسلمانان برای رساندن دین پاک اسلام به جهانیان تلاش زیاد نمودند .
 در زمان حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنہ ، مسلمانان همه با هم دوست و مہربان
 بودند و مانند اعضای یک فامیل با هم زندگی میکردند .
 حضرت ابوبکر رضی الله تعالی عنہ بعد از دو سال و شش ماه خلافت از جهان
 رحلت کردند و در مدینہ منورہ در جوار مرقد حضرت محمد صلی الله علیہ و آلہ
 و سلم سپردہ شد .

لغات این درس

- رحلت - کوچ کردن و از جهان رفتن .
- صدیق - راستگو .
- رضی - مخفف رضی اللہ تعالی عنہ - راضی باشد خداوند از او .
- مرقد - قبر .
- شجاع - ذلالتور
- فتنه - اختلاف

جوار	-	پہلو ، مسابگی ، نزدیکی
نخستین	-	اولین
نبوت	-	پیغمبری
مقدس	-	پاک
فتنه	-	فساد
ایجاد	-	پیدا کردن
مجاهد	-	سعی و کوشش کننده

سوالات و تمرین ما :

- ۱ - حضرت ابوبکر صدیق رضی، که بود ؟
 - ۲ - اولین مردی که به حضرت مسدس ایمان آورد که بود ؟
 - ۳ - حضرت ابوبکر بعد از چند سال خلافت رحلت کرد ؟
 - ۴ - حضرت ابوبکر در کجی بنماک سپرده شد ؟
- سوال و جواب مای آنها را در کتاب خود بنویسید .

و تظیف :

لغت مای تازه در رس را در جمله مای مناسب استعمال نمایند .
جمله مای نامکمل ذیل را با کلمات مناسب تکمیل نمایند .

حضرت ابوبکر صدیق هم مال و خود را در
بمصرف رسانید .

حضرت ابوبکر صدیق در وقت هجرت از مکه معظمه بسوی

با رفیق راه بودند .

چون حضرت ابوبکر صدیق در تمام گفتار حضرت محمد ص را

. پیامبر اورا به لقب صدیق یاد کردند .

در زمان حضرت ابوبکر رض، دین به بسیار کجای نامی

. رسیده بود .

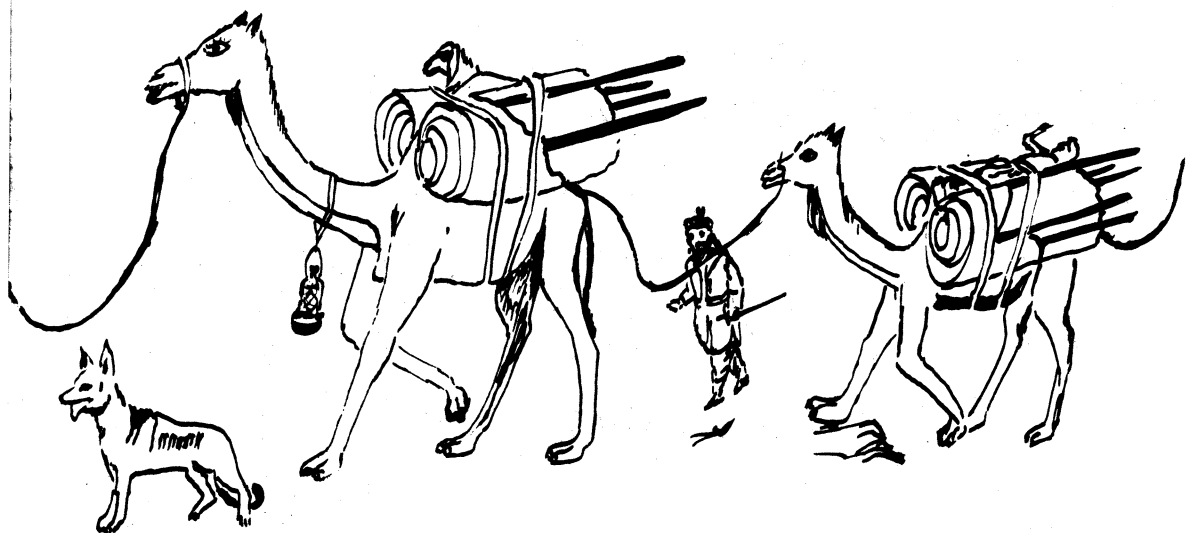
در زمان حضرت ابوبکر رض، هم با هم

و مهربان بودند .

لطیفہ

روزی یک آدم بہ خانہ رفیقش رفت . و با وی مہمان
شد . مہماندار عسل آورد . نان کم بود زود تمام شد ولی مہمان بدون
نان عسل خوردن را ادامه داد .
رفیقش دست او را گرفت و گفت :
تنہا عسل خوردن دل را میسوزاند .
مہمان گفت : دل مرا نمی سوزاند ولی دل شمارا میسوزاند .

دختر کوچی



یکی از روزهای گرم تابستان بود . یک دختر کوچی بنام فیروزه با حمسایه برای آوردن آب به کاریز رفته بود . کاریز از خیمه بسیار دور بود . فیروزه با مشک آب که به شانه اش مانده بود چاشت به خانه آمد . مادرش گفت : « دخترم خوب شد که زود آمدی آب خلاص

شده است . »

مادرش مشک آب را از شانه فیروزه پائین کرد .

فیروزه گفت : « مادر جان بسیار گرسنه شده ام . »

مادرش پرسید: «چه میخوری؟»
فیروزه جواب داد: «هرچه باشد.»
مادرش باز پرسید: «برنج باسی میخوری؟»
فیروزه جواب داد: «بلی مادر جان برنج را بسیار خوش دارم.»
مادرش گفت: «در کاس از دیگ برنج بگیر، بخور.»
فیروزه گفت: «مادر جان، اگر تو به من بیاری خوش می‌شوم، من
بسیار مانده شده ام.»



وقتی که مادر فیروزه طرف دیگ رفت دید که سردیگ هج است .
درین وقت پدر فیروزه آمد ، دید که مادر فیروزه مصروف است .
پرسید : « مادر فیروزه چه میکنی ؟ »
او جواب داد : « فیروزه از کاریز آب آورده ، گرسنه شده است
برنج باسی را برایش می برم که بخورد . »



چون پدر فیروزه نزدیک دیگ برنج رفت گفت : « اوه ، چقدر
مگس زیاد ، سر برنج جمع شده است ! »
مادر فیروزه : « سردیگ باز بود مگس بسیار آمده است . »

پدر فیروزه پرسید « برنج ترش نشده است ؟ »
مادر فیروزه گفت : « کمی ترش شده است ، لیکن پروا ندارد . »
درین وقت فیروزه صد کرد : « مادر جان ، زود شو که بسیار گرسنه هستم »
مادرش گفت : « حالا برایت میآرم . »



فیروزه برنج را زود خورد ، بعد از آن به کارهای خیمه مصروف شد .
مادر دیگر فیروزه به مادرش گفت : « مادر جان شکم بسیار درد میکند . دلم
هم می پرد ، نزدیک است استفراغ کنم . »
مادرش گفت : « خدا کند ترا چه شده ؟ »

فیروزه گفت: « مادر جان نمی فهمم ، از وقتی که برنج را خورده ام ، در شکم
آهسته آهسته درد پیدا شد . »

مادرش گفت: « به گمانم همان برنج باسی ترا مریض ساخته . »

فیروزه گفت: « امکان دارد . »

پس از چند دقیقه گفت: « مادر جان لگن را بسیار که استفراق میکنم . »

مادرش وارخطا شد ، زود لگن را آورد . فیروزه استفراق کرد .



مشام پدر فیروزه به خیمه آمد ، دید که فیروزه در بستر افتاده است . به بستر

او نزدیک شد و پرسید : « دخترم چرا خواب شده ای ؟ »

فیروزه جواب داد: « آغا جان بسیار مریض هستم ، خنک می خورم ، چند دقیقه پیش استفراغ کرده ام ؛ از نماز دیگری به این طرف شکم در می کند»



درین وقت پدر فیروزه غوغو سنگ را شنید ؛ از خیمه برآمد . دید که یک آدم به طرف وی میاید . پدر فیروزه پرسید : « تو کیستی ؟ چه کاری ؟ »



آن آدم جواب داد : « اما ، من از این ده استم ، چند گوسفندم کم شده
 هر قدر پالیدم نیافتم و لم است پرسان کنم که بارمه شما آمده یانه ؟ »
 پدر فیروزه گفت : « گوسفند های تو در رمه من نیامده است من رمه خود
 را بیشتر حساب کردم . »

آن مرد گفت : « من خودم رمه شمارا دیده میتوانم ؟ »
 پدر فیروزه گفت : « بیا بین چرانه . »



وقتی آن آدم رمه را دید گوسفند های آن جان بودند ، پیش از رفتن
 گفت : « اما ، صدای نالش بگوشم میاید . کسی مریض است ؟ »
 پدر فیروزه گفت : « بلی دسترم بسیا مریض است . »



مرد که گفت: « خدا کند ! اورا پیش دکتر نبرده ای ؟ »
پدر فیروزه گفت: « نه نبرده ام ، درین نزدیکیها دکتر است ؟ »
مرد گفت: « بلی در ده مایک دکتر لائق است فوراً دخترت را پیش
او ببر . من هم کمک می کنم ، خانه دکتر را بتو نشان میدهم . »
پدر فیروزه گفت: « بسیار خوب گفتی . »
دخترش را بگم آن آدم پیش دکتر برد .
دکتر از فیروزه پرسید: « چه تکلیف داری ؟ »
فیروزه جواب داد: « شکم درد میکند ، خنک میخورم ، چند دفعه
استغراق کردم ، بسیار به تکلیف هستم . »
دکتر گفت: « دهنه را باز کن ، با زبانت را بکش . »
بعد از دیدن دهن و زبان فیروزه ، دکتر پرسید « چه خورده ای ؟ »
فیروزه گفت: « چاشت برنج با سی خورده ام . »
دکتر گفت: « حالا دوا برایت میدهم ، دوا بخور ، استراحت کن ، خوب
میشوی . »

دکتر برای فیروزه دوا داد و توصیه کرد: بعد ازین کوشش کنی که غذای
شب مانده یا ترش شده را نخوری . در تابستان هوا گرم و مگس مازید
است ، احتیاط کننید که سر غذا و میوه تان پت باشد . بگس بر آن

نشیند ، چرا که مگس مکروب ما را از جامای ناپاک به غذای تان میاورد .
پد فیروزه پرسید : « دکتر صاحب ، مکروب مضر است ؟ »
دکتر جواب داد : « بلی ، وقتی که غذای ناپاک را میخوریم مکروبها
هم خورده میشوند . این مکروب ما را مریض میسازند . »
پد فیروزه پرسید : « دکتر صاحب مکروب چیست ؟ »
دکتر جواب داد : « مکروب یک جاندار بسیار خورد و ریزه است . هر قدر
کوشش کنیم آنرا به چشم دیده نمیتوانیم . »



پدرفیروزه گفت: «اگر مکروب را به چشم دیده نمیتوانید چطور می فهمید
که مکروب وجود دارد؟»

داکتر گفت: «ما مکروب را با آله که ذره بین نام دارد می بینیم»

پدرفیروزه پرسید: «داکتر صاحب، ذره بین چیست؟»

داکتر گفت: «ذره بین آله ایست که چیزهای بسیار ریزه را کمان نشان میدهد»

پدرفیروزه پرسید: «داکتر صاحب، نان، شیر، ماست و پنیر و دیگر
خوردن ما را از مکروب چطور نگاه کنیم؟»

داکتر تصویر کرد: «اول تمام غذاها را پت نگاه کنید که مگس بر آنها

نشیند، دوم تمام میوه ها و سبزیها را پیش از خوردن با آب صاف بشوئید»

سوم، بعد از آن که چیزهای پختنی را با آب صاف شستید آنها را

خوب پخته کنید.»

پدرفیروزه از معلومات داکتر بسیار تشکر کرد و گفت: «من و خانواده ام

کوشش میکنیم که گیهای شمارا همیشه بیاد داشته باشیم و بر آنها عمل کنیم»

سوالات و تمرین ها

- ۱ - کوچی با چگونه زندگی میکنند؟
- ۲ - فیروزه کجا رفت و چه آورد؟
- ۳ - فیروزه چه خورد که مریض شد؟
- ۴ - پدر فیروزه که بخانه آمد از فیروزه چه پرسید؟
- ۵ - فیروزه چه گفت؟
- ۶ - پدر فیروزه به گلک که دخترش را به دکتر برد؟
- ۷ - دکتر از فیروزه چه پرسید؟
- ۸ - بعد از معاینه دکتر به فیروزه چه توصیه کرد؟
- ۹ - پدر فیروزه چرا از دکتر پرسید: «دکتر صاحب مگرو ب چیست؟»
- ۱۰ - دکتر در جواب پدر فیروزه چه گفت؟
- ۱۱ - مگرو ب را توسط کدام آله می بینیم؟
- ۱۲ - غذا را چگونه از مگرو ب نگاه کرده می توانیم؟

جملهای نامکمل ذیل را تکمیل نمایید.

مادر فیروزه گفت: «دخترم، که زود آندی.

فیروزه جواب داد: «بلی برنج را خوش دارم.

در این وقت پدر فیروزه آمد که مادر فیروزه مرموف

مادر فیروزه گفت : مردیک باز بود نکس

خانه ما

هر کسی هست در زمانه خویش
در پی جمع آب و دانه خویش
دیده باشی پرند را که چسبان
مهر و رزد با آشیانه خویش
هر چه پیدا کنند مورچه گان
میکشندش به سوی لانه خویش
ما هم از جان و دل همیکوشیم
بی بهبود وضع خانه خویش
گاه و بیگاه هر کجا باشیم
می سراییم این ترانه خویش
دوست داریم همچو جان عزیز
ملک زیبای جاودانه خویش

لغات درس :

در پی - در پشت

مهرورز - محبت می کند ، دوستی میکند .

آشپانه - خانه ، جای ، لان

خوبش - خود .

لان - آشپانه ، خانه نجیبان

بهبود - خوبی

می برائیم - می خوانیم

گاه و بگاه - وقت ناوقت .

جاودانه - همیشه ، دایم

زمانه - وقت

چسبان - چسب

سوالها :

۱ - چرا مردم به خانه خود مهر می ورزند ؟

۲ - ما چرا جهاد میکنیم ؟

۳ - آیا خانه ما آباد است یا خراب ؟

حضرت عمر فاروق (رض)

حضرت عمر (رض) پسر خطاب و یار دوم حضرت محمد (ص) بود ، بعد از رحلت حضرت ابوبکر صدیق (رض) به خلافت رسید .
پس چون حضرت عمر (رض) همه وقت حق را از باطل فرقی میکردند بنا بر آن حضرت پیغمبر (ص) لقب شان را فاروق گذاشتند .
حضرت عمر (رض) در زمان خلافت خویش با همه مردم آزادانه صحبت میکردند ، و هر کس که از وی دیدن وی را امید داشت به آسانی ایشانرا دیده میتوانست . خانه و منزل ، لباس و خوراک شان از دیگران برتر نبود . همیشه از طرف شب بخانه ما و کوه ما می رفتند ، تا از احوال مردم با خبر شوند و مشکلاتی را که داشته باشند ، حل نمایند .
در زمان حضرت عمر (رض) سرزمین های ایران ، شام ، فلسطین و مصر فتح شد و مردمان این سرزمین ها به دین اسلام مشرف گردیدند .
و ایان و مامورینی که از طرف خلیفه مسلمین حضرت عمر (رض) بهر جا مقرر می شدند ، با مردم بسیار دوستانه و برادرانه رفتار می نمودند .
مال کسی را نمیگرفتند و هر وقت در خدمت مردم بودند ، در زمان خلافت حضرت عمر (رض) عدالت کامل برقرار بود . تا

امروز جهان اسلام به عدالت‌شان افتخار دارد. بعد از ده سال
و شش ماه خلافت از طرف یک شخص منافق بنام ابولولؤ به
عمر ۴۳ سالگی در وقت نماز صبح به شهادت رسید.

لغات درس :

- فاروق - فرق‌کننده حق از باطل
- عدالت - انصاف و داد
- لقب - نام وصفی که به کسی داده میشود.
- افتخار - فخر کردن . پالیدن
- خلیفه - جانشین .
- سوالها و تمرین ها .

- ۱ - حضرت عمرؓ چندین بار حضرت پیغمبر ص را بود ؟
- ۲ - حضرت عمرؓ را چرا فاروق میگفتند ؟
- ۳ - رویه حضرت عمرؓ با مردم چگونه بود ؟
- ۴ - مالکیکه در زمان فتوح شد کدام اند ؟

وطن

ای وطن ! ای جای بود و باش ما
ای وطن ! گهواره خوش باش ما
ای وطن ! ای مهر تو پاداش ما

عشق تو شعار ماست ، ای وطن ای وطن
عز تو وقار ماست ، ای وطن ای وطن

ای جوانان آستین را برزنید
نقش میهن را کمی خوشتر زنید
گام درین ملک پهن اورزنید

خاک تو مزار ماست ، ای وطن ای وطن
عشق تو شعار ماست ، ای وطن ای وطن

یک دل و یک عزم و یک قوت شویم
مرد وزن پابند یک وحدت شویم
جسم مردم داری و همت شویم

این سخن قرار ماست ، ای وطن ای وطن
عشق تو شعار ماست ، ای وطن ای وطن

لغات درس ۱

- ۱- مہر - محبت .
- ۲- پا داشت - عوض نیک .
- ۳- عشق - محبت و دوستی .
- ۴- عز - عزت .
- ۵- وقار - حیثیت .
- ۶- مہین - وطن .
- ۷- گام - قدم .
- ۸- پہناور - بزرگ و کلان و فراخ .
- ۹- عزم - قصد محکم .
- ۱۰- وحدت - اتفاق .
- ۱۱- عمت - غیرت .

تسہین :

معلم صاحب بہ شاگردان و تلمیذ بہد کہ شعر وطن را یاد گشتند و لغات فوق
در جملات ادبی استعمال شود .

لطیفه

وقت چیدن گیلاس

معلم از شاگردان پرسید انگور را می شناسید و سیب را
خورده اید شاگردان گفتند بلی !
معلم رو به اسد نموده پرسید تو گیلاس را می شناسی گفت بلی
معلم گفت وقت چیدن گیلاس چه وقت است ؟
اسد جواب داد :

معلم صاحب ، وقتیکه باغبان نباشد و سگ باغبان
در خواب باشد . شاگردان همه از شنیدن آن خندیدند .
معلم گفت : اسد جان ! اسلام ما را از عمل بد
دزدی منع کرده ، باید از دزدی پر حیرت ناامیم .

تمرین ۱

معلم صاحب از شاگردان چند لطیفه ادبی پرسید و در کتابچه بنویسند .

حضرت عثمان ^{رض} ^{۸۲}

خلیفه سوم مسلمانان حضرت عثمان رض است ، اسم پدرشان عفان میباشد .

حضرت عثمان رض صاحب اخلاق نیکو ، بسیار حلیم و باحیا بودند . در تمام حیات خود سخن بد به کسی نگفته اند در زمان خلافت شان . قرآنکریم از روی نسخه صحیح آن نوشته و تکثیر شد ، از آن سبب ایشان را جمع کننده قرآنکریم می نامند .

حضرت عثمان رض مرد شروتمند و سخی بودند ، دارایی خود را در راه اسلام مصرف کردند . ایشان بعد از دوازده و نیم سال خلافت هنگام تلاوت قرآنکریم به شهادت رسیدند .

نکات درس :

حلیم - نرم خوی و بردبار

نسخه - کتابیکه از روی کتاب دیگر نوشته شده باشد .

سخی - بخشنده .

تکثیر - بسیار زیاد شدن .

تمرین

- ۱- حضرت عثمان رضی الله عنه بعد از آنکه خلیفه شد ؟
- ۲- صفت بزرگ حضرت عثمان رضی الله عنه کدام است ؟
- ۳- حضرت عثمان رضی الله عنه را چرا جمع کننده قرآن می گویند ؟
- ۴- حضرت عثمان رضی الله عنه چند سال خلافت کرد ؟
- ۵- چه وقت و در کدام حالت به شهادت رسید ؟

جمله های ناممکن ذیل را با کلمات مناسب پر کنید .

- حضرت عثمان در رضی الله عنه در تمام حیات خود به کسی اند
- حضرت عثمان رضی الله عنه بودند و تمام دارائی
- در راه اسلام مصرف کردند .
- بعد از دوازده و نیم سال در حالت تلاوت .
- شهادت شدند

نتیجه غفلت

روزی خرگوشی با سنگ پستی مسابقه دویدن نمود ، فاصله دویدن را تا سرکوهی که در آنجا بود قرار دادند تا که ام یکی پیشتر به سرکوه میرسد و مسابقه را می برد .

خرگوش با خود گفت که : « من بسیار تیز و چالاک ، و سبک اندام هستم . هر وقتیکه خواسته باشم از سنگ پست پیش می شوم ، ازین سبب به خواب مشغول شد و آرام گرفتم ، اما سنگپشت بخود فکر کرد که من نسبت به خرگوش ناتوانم . جسم من سنگین و پانای من کوتاه است . پس چاره آنست که ساعتی آرام نباشم و لحظه غفلت نکنم . ازین رو در رفتار خود سستی نمی کرد و به جانب مطلوب می دوید ، تا اینکه پیش از خرگوش بالای کوه رسید و به مرام خود کامیاب شد . وقتیکه خرگوش از خواب بیدار شد دید که سنگپشت پیشتر از آن به سر کوه رسیده است ، پریشان شد و از غفلت خود ندامت میکرد و افسوس می خورد اما فایده نداشت .

نقات درس :

خفت - بی پروائی ، تنبلی

مسابقه - پیشی گرفتن

ندامت - پشیمانی

مطلوب - مقصد

سوالات و تمرین ها :

- ۱ - از خفت چه نتیجه حاصل میشود ؟
- ۲ - خرگوش در مسابقه چرا پس ماند ؟
- ۳ - سنگینت چطور کامیاب شد ؟
- ۴ - خرگوش از چه افسوس میکرد ؟
- ۵ - پشیمانی خرگوش نایده داشت ؟

وعلیف :

لغات جدید درس را در جملات مناسب استعمال کنید ؟

خانه خالی جملات ذیل را تکمیل نمائید .

خرگوش با خود گفت : « من بسیار و سبک اندام هستم ،

حروقت که از سنگشت پیش می‌روم .

خرگوش بجزاب مشغول و آرام گرفت اما

بخود فکر کرد که من نسبت به خرگوش ناتوانم .

و قتیکه خرگوش از پیدار شد دید که پیشتر از

آن به سرکوه رسیده است .

خرس قطبی و روباه

روزی یک خرس قطبی که بسیار تشنه بود و آروزی آب نای خوش مزه و نسبتاً گرم را داشت .
باتلاش زیاد محرف میدوید ، ناگاه بالای چاه آب رسید و دید که در چتری چاه آب موجود است .
خرس بی تمیز بدون فکر کردن به چاه پائین شد و آب نوشید ، وقتیکه سیر آب شد خواست از چاه بیرون شود ، مگر نتوانست .
درین وقت روباهی از حال او خبر شد به سرچاه آمد . خرس چون بگمک ضرورت شدید داشت از روباه خواست تا او را نجات دهد .
روباه گفت : « ای خرس بی عقل در این کار خود خطای بسیار کرده ای . باید با من قبل از پائین شدن به چاه مشورت میکردی ، یا اینکه بر آمدنت را پیش از داخل شدن فکر میکردی من فعلاً با تو هیچ نوع کمک کرده نمیتوانم . »
خرس بسیار پریشان شد و بالاخره به سبب غم و اندوه زیاد هماغنا جان خود را از دست داد . خود کرده را نه درد هست نه درمان .



لغات درس :

بی تمیز - بی تفاوت ، مراد بی عقل .

مشوره - مصلحت کردن
اندوه - غم

سوال ها و تمرین ها :

۱ - خرمن قطبی چرا به چاه درآمد ؟

۲ - چون آب نوشید چه کرد ؟

۳ - روباه با خرمن چرا لگ لگ نکرد ؟

جملات نامسکول ذیل را تکمیل کنید .

خرمن با تلاش زیاد هر طرف ناگاه بالای رسید .

خرمن بی تمیز بدون به چاه پایین

روباه گفت: ای خرمن دین خطای بسیار زیاد کردی .

حضرت علی (رض)

حضرت علی رضی پسر کا کای حضرت محمد ص بود .
اسم پدرشان ابو طالب می باشد . بعد از شهادت حضرت عثمان رضی
به خلافت مسلمین انتخاب شدند .

از طفلی تحت تربیت حضرت پیغمبر ص بودند .
حضرت علی رضی در طفلی به دین اسلام مشرف شدند ، حضرت
علی رضی با کفار جنگ های شدیدی کرده اند که به اثر دلاوری و
عزیزت شان حضرت پیغمبر ص لقب اسد الله ، شیخ خدا ، راه
ایشان دادند .

حضرت علی رضی بعد از شش سال خلافت به عمر شصت و سه
سالگی از دست عبدالرحمن ابن طلحه به شهادت رسید . و
زیارتگاه شان در مزار شریف مورد احترام خاص و عام است .

لغات درس

انتخاب - معز شدن از طرف مردم

شجاع - بسیار دلاور

نیرومند - با قوت

۹۰

مشرف - عزت و شرف یافتن

خاص - تنها و مدعام

عام - تمام مردم

سوال و تمرین ها :

- ۱ - حضرت علی رضی با حضرت محمد ص چه خویشی داشت ؟
- ۲ - حضرت علی چه وقت بدین اسلام مشرف شد ؟
- ۳ - حضرت علی پس از کدوم خلیف به خلافت انتخاب گردید ؟
- ۴ - حضرت علی رضی را که لقب اسدالله داد ؟
- ۵ - حضرت علی رضی پس از چند سال خلافت و در کدام سن به شهادت رسید ؟

خانه خالی جملات ذیل را تکمیل نمایید .

- حضرت علی رضی پسر ابوطالب حضرت محمد ص
- حضرت علی رضی با جنگهای کرده اند .
- به اثر دلاوری و غیرت حضرت علی رضی بنام
- یاد میگردند .

B

8.421

AEC

1128 0.11

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**